

## نام و نشان ایران در چکامه‌های پاول فلمینگ (قرن هفدهم میلادی)

سید علی مکی<sup>۱</sup>

### چکیده

زمانی که نام یک سرزمین و ویژگی‌هایش در اشعار یکی از پرآوازه‌ترین شاعران سرزمین دیگر پدیدار شود، آن توصیفات اهمیت قابل توجهی پیدا میکند. وصف ایران در اشعار پاول فلمینگ نمونه‌یی از این دست است. پاول فلمینگ، شاعر بلند آوازه دوره ادبی باروک آلمانی، در قرن هفدهم به همراه یک هیئت بازرگانی از ایالتی در شمال آلمان آهنگ سفر به ایران کرد و در طول مدت اقامتش در این سرزمین که هفده ماه بطول انجامید، تلاش کرد برخی از مشاهدات خویش و اتفاقات رخ داده در این دوره را با ظرافت و ذوق شاعرانه در قالب چکامه‌هایی به زبان آلمانی و زبان لاتین بیان نماید. وی، علاوه بر اینکه بارها به نام ایران، شهرها و طبیعتش اشاره نموده، از پیشینه تاریخی و باستانی و برخی از چهره‌های سرشناس ایران نیز سخن به میان آورده است. نگارنده نوشتار حاضر تلاش نموده ایران و توصیف آن را در میان برخی از چکامه‌های پاول فلمینگ که به زبان لاتین سروده شده است مورد بررسی و واکاوی قرار دهد.

### کلید واژگان

پاول فلمینگ؛ آدام اولناریوس؛ ایران‌شناسی؛ شرق‌شناسی؛ دوره ادبی باروک آلمانی؛ زبان لاتین؛ چکامه

## مقدمه

ارتباط میان ایران و آلمان به سالهای بسیار دوری بازمیگردد که در آن زمان هیچ نامی از آلمان بعنوان یک کشور مستقل در نقشه جهان وجود نداشت؛ بطوری که «نخستین تماس میان آلمانیان و ایرانیان مربوط به زمانی است که روم و روم شرقی<sup>۱</sup> (بیزانس) با سلسله اشکانیان و ساسانیان در ستیز دیرینه‌یی بودند و لژیونهای رومی<sup>۲</sup> که در آنها سربازان مزدگیر ژرمنی بودند، در میدان جنگ آسیایی مورد استفاده قرار میگرفتند» (Kochwasser, 1961: 16).

ولی آنچه که سبب آشنایی بیشتر و اساسی آلمانی‌زبانان با ایران شد، سفر جهانگردانی بود که تلاش کردند مجموعه‌یی از حوادث، رخدادها و تجربیات خویش را در طی سفرشان به ایران، در قالب سفرنامه به‌رشته تحریر در آورند. یکی از این سفرها که در نوع خود حائز اهمیت است، سفر آدام اولتاریوس<sup>۳</sup> به همراه هیئت بازرگانی ایالت شلسویش-هولشتاین<sup>۴</sup> آلمان در قرن هفدهم میلادی است. وی به همراه پاول فلمینگ<sup>۵</sup>، یکی از چهره‌های ادبی بلندآوازه آلمان، این هیئت را همراهی میکردند. این هیئت که اهداف تجاری خویش را دنبال مینمود، آهنگ سفر به ایران کرد. (ر.ک: اولتاریوس، ۱۳۸۵: مقدمه). البته باید خاطر نشان ساخت که پیش از اولتاریوس به ترتیب یوهانس شیلترگر<sup>۶</sup> بعنوان نخستین و گئورگ تکتاندر<sup>۷</sup> فون در یابل<sup>۸</sup> و هاینریش فون پوزر<sup>۹</sup> بترتیب بعنوان دومین و سومین مسافران آلمانی به ایران سفر نموده و از خویش سفرنامه‌یی به یادگار گذاشته‌اند. از آنجایی که شرح سفر و بیان جزئیات هر یک از این سفرنامه‌ها در ارتباط با موضوع این نوشتار نمیباشد، آن را در مجال دیگری وامیگذاریم.

هرچند سفر هیئت آلمانی نتیجه‌یی را دربر نداشت، ولی دو دستاورد بزرگ و بسیار مهم در پی داشت که تا به امروز از آنها یاد میشود؛ یکی سفرنامه آدام اولتاریوس و دیگری چکامه‌های پاول فلمینگ. پاول فلمینگ، شاعر پرآوازه آلمانی، متعلق به دوره ادبی باروک<sup>۹</sup>، به پیشنهاد آدام اولتاریوس،

- 
1. Ostrom
  2. römische Legionen
  3. Adam Olearius
  4. Schleswig-Holstein
  5. Paul Fleming
  6. Johannes Schiltberger
  7. Georg Tectander von der Jabel
  8. Heinrich von Poser
  9. Barock

در این سفر رهسپار ایران شد. فلمینگ تلاش کرد چکامه‌هایی را در ارتباط با این سفر هم به زبان آلمانی و هم به زبان لاتین بسراید که بررسی برخی از چکامه‌های لاتین وی موضوع نوشتار حاضر می‌باشد. در شماره ششم از همین نشریه، مقاله‌ی تحت عنوان «نقش و نگار ایران بر تار و پود چکامه‌های پاول فلمینگ (قرن هفدهم میلادی)» به قلم نویسنده همین نوشتار، به چاپ رسید که به شرح زندگی پاول فلمینگ، سفر هیئت بازرگانی شلسویش- هولشتاین، سفرنامهٔ آدام اولناریوس و نیز بررسی چهار چکامهٔ لاتین فلمینگ در ارتباط با موضوع ایران و دلیل انتخاب چکامه‌های زبان لاتین وی پرداخت. در آن مقاله همچنین از پیشینهٔ پژوهش و ضرورت انجام چنین پژوهشهایی سخن بمیان آورده شد. در این نوشتار نیز همانند مقاله مذکور تلاش میشود که برای دستیابی به ترجمهٔ روان و نیز درک درست چکامهٔ موردنظر، از اساتید برجستهٔ زبان و ادبیات لاتین در دانشگاههای آلمان و سوییس بهره گرفته شود؛ بگونه‌یی که در آغاز، چکامهٔ لاتین موردنظر به زبان آلمانی ترجمه شده و توضیحات تکمیلی در مورد برخی از نکات آن بیان میگردد و توسط نگارنده از زبان آلمانی به پارسی برگردانده میشود. خاطر نشان میگردد که این نوشتار، دومین پژوهش جدی در خصوص چکامه‌های لاتین فلمینگ در خصوص موضوع ایران می‌باشد. اساتیدی که در این پژوهش همکاری داشته‌اند عبارتند از: آقای پروفیسور تورستن بورکارت از دانشگاه کیل<sup>۱</sup>، آقای پروفیسور روبرت تسه. زایدل از دانشگاه فرانکفورت<sup>۲</sup>، آقای پروفیسور فریتس-هاینر موچلر از دانشگاه فنی درسدن<sup>۳</sup>، خانم پروفیسور باربارا فایشترینگر از دانشگاه کنستانس<sup>۴</sup>، خانم دکتر یودیت هیندرمان از دانشگاه بازل<sup>۵</sup> و آقای دارکو سنکوویچ از دانشگاه زوریخ<sup>۶</sup>.

### بررسی چکامه‌ها

پیش از ورود به بحث و بررسی چکامه‌ها، باید به چند نکتهٔ مهم دربارهٔ اهمیت جایگاه پاول فلمینگ در ادبیات آلمانی و نیز اهمیت چکامه‌های وی که در ارتباط با موضوع ایران است، اشاره کنیم. اگر بخواهیم به اهمیت جایگاه فلمینگ در ادبیات آلمانی پی ببریم، کافی است به دانشنامه‌ها،

- 
1. Prof. Dr. Thorsten Burkard, Christian-Albrechts-Universität zu Kiel
  2. Prof. Dr. Robert C. Seidel, Goethe-Universität Frankfurt am Main
  3. Prof. Dr. Fritz-Heiner Mutschler, Technische Universität Dresden
  4. Prof. Dr. Barbara Feichtinger, Universität Konstanz
  5. Dr. Judith Hindermann, Universität Basel
  6. Darko Senekovic, Universität Zürich

کتابها، مقالات و منابع معتبری که سخنی از وی آورده‌اند، مراجعه کنیم. در اکثر منابع از وی بعنوان یکی از شاعران مهم و صاحب‌نام دوره ادبی باروک، نام برده شده است و این دلایل متعددی دارد که یکی از آنها میتواند این باشد که «شعر فلمینگ، بمنزله نخستین نقطه اوج غزل آلمانی در قرن هفدهم [میلادی] میباشد» (Meid, 2008: 90). همین مطلب هم میتواند بروشنی بیان‌کننده جایگاه وی در ادبیات آلمانی باشد. بیان این نکته خالی از لطف نیست که چکامه‌هایی که او در رابطه با موضوع ایران سروده است، از سفری که در مقدمه به آن اشاره شد، سرچشمه میگیرد که مقصد نهاییش، پایتخت ایران دوره شاه صفی صفوی یعنی اصفهان بوده است. وی نیز که بعنوان عضوی از هیئت بازرگانی در این سفر حضور داشت سعی نموده بجای آنکه صرفاً بعنوان یک مسافر حاضر باشد، از این فرصت حضور، به بهترین شکل ممکن استفاده نماید و چکامه‌هایی را در ارتباط با این سفر به سبک و سیاق خود بسراید. شاید تصور شود که این سفر و سرودن چکامه‌ها برای وی امری معمول تلقی میشده و اگر او رهسپار این سفر هم نمیشد، میتوانست چکامه‌هایی هم‌تراز بسراید. نمیتوان استعداد و تواناییهای فلمینگ را در سرودن انکار نمود، اما نکته‌ی که حائز اهمیت است، بیان این موضوع است که «این سفر اثرهایش را در کار او بجا گذاشته است؛ نه تنها اینکه موجب [سرودن] چکامه‌های متعددی درباره مناظر، شهرها، رودها، دوستان و محبوبان دور از او شده است، بلکه بنحوی که امکان دارد این موقعیت استثنایی، دوری از فعالیت ادبی و اصول کاریش به وی کمک کرده تا سبک خاص خودش را بیابد (Lutz, Jeßing, 2010:186). در واقع این مطلب بطور کلی به تأثیرات این سفر بر روی آثار فلمینگ اشاره دارد و با توجه به آن باید این نکته مهم را نیز یادآور شد که بخش مهمی از زندگی وی بمدت شش سال<sup>۱</sup> در این سفر سپری شد که نه تنها زمان اندکی نیست، بلکه توانسته علاوه بر مورد بالا، تغییراتی را نیز در موضوعات چکامه‌هایش پدید آورد؛ برای نمونه، اگر به مطالعه دقیق چکامه‌های فلمینگ بپردازیم، در میابیم که وی در کنار پرداختن به موضوعات گوناگون، برای موضوع میهن و میهن‌پرستی جایگاه ویژه‌ی قائل بوده است و این در حالی است که «با این سفر، رفته‌رفته مبحث میهن‌پرستی اهمیتش را از دست میدهد و سفر و هیئت سفرکننده، خود بخود به موضوع [چکامه‌ها] تبدیل میشوند» (همانجا). اگر در این نوع از چکامه‌های فلمینگ تأملی ژرف داشته

۱. این شش سال عبارت است از آغاز سفر از تاریخ ۹ نوامبر ۱۶۳۳ م تا ۲۳ ژوئیه ۱۶۳۹ م که مدت ۱۷ ماه آن یعنی از ۱۴ نوامبر ۱۶۳۶ م تا ۱۴ آوریل ۱۶۳۸ م در ایران سپری شده است (برای آگاهی بیشتر در اینباره ر.ک: اولناریوس، ۱۳۸۵: مقدمه، ۳۶۳، ۴۰۰).

باشیم، علاوه بر تأیید این موضوع، میتوانیم به اهمیت این سفر در اندیشه وی پی ببریم. در نوشتار حاضر نیز تلاش میشود که با معرفی و واکاوی پنج چکامه درباره موضوع ایران، بیشتر با اندیشه فلمینگ در این خصوص آشنا شویم تا بتوانیم به درک درست و منطقی از دیدگاه وی در مورد ایران دست یابیم.

### Ad Amicum Olearium.

1636. Nov.- Dec.

Sum, quod es, o animi decus et favor unice nostri,

te mihi, me tibi dat cor sociale parem.

Sim tuus, ut meus es. Neque enim, quod aduler, in hoc est.

Ni tuus esse queam, non meus esse velim.

Sum, quod eram, fueroque tuus, tuus atque manebo,

dum tuus esse potes, dum meus esse queo.

Sis, quod es, eduresque meum cor fertile amore;

sic nihil ambobus, quod querulemur, erit.

Niasabatae Medorum (Lappenberg, 1863:328)

### ترجمه چکامه<sup>۱</sup>

به دوستم اولتاریوس (نوامبر- دسامبر ۱۶۳۶ م.)

من همانم که تو هستی، تو تنها مورد دلخوشی و توجه‌ام هستی.

ارتباطی صمیمانه، تو را برای من و مرا برای تو یاری هم‌دل و هم‌فکر میکند.

میخواهم از آن تو باشم، همانگونه که تو از آن من هستی و در این سخن هیچ چیزی از تملق نیست.

گر نمیتوانستم از آن تو باشم، دگر نمیخواستم از آن خودم هم باشم.

۱. این چکامه توسط پروفسور روبرت تسه. زایدل (Prof. Dr. Robert C. Seidel)، استاد و پژوهشگر برجسته مطالعات عصر نوین نخستین (Frühe Neuzeit) در دانشگاه فرانکفورت آلمان (Goethe-Universität Frankfurt am Main) از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است. با سپاس فراوان از پروفسور فریتس-هاینر موچلر (Prof. Dr. Fritz-Heiner Mutschler)، استاد و پژوهشگر برجسته فیلولوژی کلاسیک (Klassische Philologie) و زبان لاتین در دانشگاه فنی درسدن (Technische Universität Dresden) برای راهنمایی خوبشان در رابطه با این چکامه.

من، همانم که بودم و من همیشه از آن تو خواهم بود و خواهم ماند، مادامی که تو بتوانی از آن خودت و من از آن خودم باشم.

تو باید همانی باشی که هستی و تو باید قلب راغبم را با عشق پرتاب و توان کنی. پس چیزی برای هردوی ما باقی نمی‌ماند که درباره آن می‌توانستیم شکوه کنیم. در نیازآباد ایران

\*\*\*

همانگونه که از عنوان چکامه پیداست، فلمینگ این چکامه را برای آدام اولتاریوس، یکی از بهترین دوستان خویش سروده است.

«دوستی [اولتاریوس] با پاول فلمینگ از [ماه] مه ۱۶۳۲ م. معلوم شده است» (Klöker, 2011: 448). در حقیقت آشنایی این دو نفر به زمان تحصیل فلمینگ در دانشگاه لایپتسین<sup>۱</sup> باز می‌گردد؛ چنانکه در روز دوم ماه مه سال ۱۶۳۳ م. روز دفاع کارشناسی ارشد فلمینگ، «آدام اولتاریوس یکی از ممتحنها بود» (Lappenberg, 1865: 859). با وجود اینکه این تنها چکامه‌یی نیست که فلمینگ درباره اولتاریوس سروده است، ولی از یک نظر در نوع خود حائز اهمیت است و آن هم این است که وی در پایان چکامه بنام ایران و منطقه نیازآباد اشاره کرده است. اولتاریوس در سفرنامه‌اش این منطقه را اینگونه وصف کرده است: «در دهکده نیازآباد که اقامت داشتیم، حدود پانزده خانه وجود داشت که همه آنها چهارگوش و تقریباً به بلندی قد دو آدمی بود. بام این خانه‌ها هموار و بر آن علف سبز شده بود و انسان می‌توانست بر روی آنها، درست مانند کف زمین راه برود» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۴۳). وی در جای دیگر، اهالی این دهکده را اینگونه توصیف می‌کند: «در نیازآباد به خانه‌های اهالی وارد شدیم، صاحبخانه‌ها ما را با روی خوش پذیرفتند» (همانجا). سرانجام بیان می‌کند که «روز بیست و دوم دسامبر (سال ۱۶۳۶ م.) نیازآباد را که مدت پنج هفته در آنجا اقامت کرده بودیم ترک گفتیم» (همان: ۴۸).

فلمینگ در عنوان چکامه، با ذکر نوامبر تا دسامبر سال ۱۶۳۶ م، بدون ذکر تاریخ دقیق به تاریخ سرودن این چکامه اشاره نموده است؛ یعنی مدتی که «میان ۱۵ نوامبر و ۲۲ دسامبر سال ۱۶۳۶ م.» (Lappenberg, 1863: 560) قرار دارد و دقیقاً با پنج هفته‌یی که اولتاریوس ذکر کرده، همخوانی دارد. در حقیقت دهکده نیازآباد، نخستین جایی بوده که اعضای هیئت بازرگانی پس از پشت سر گذاشتن

فراز و نشیبهای فراوان سفر و هنگام ورود به ایران در آن سکنی گزیدند. با توجه به مطالب ذکر شده، در واقع فلمینگ خواسته با مخاطب قرار دادن مستقیم اولئاریوس ارتباط خویش با وی را به زبانی دیگر بیان نماید که در نوع خود بینظیر است؛ زیرا وی همانگونه که در چکامه هم به آن اشاره کرده، بدون مجیزگویی و بکاربردن تعابیر مربوط به آن، تلاش نموده با عبارات و واژگانی ساده و بی‌پیرایه اما پرمعنا و پرکشش، ژرفای ارتباط میان خود و اولئاریوس را بیان نماید. ولی نکته مهمی که باید در اینجا به آن اشاره نموده این است که شرایطی که سبب شده این چکامه به این زیبایی سروده شود، بطور قاطع به محل سکونت وی که دهکده کوچک نیازآباد با مردمانی مهربان و مهمان‌نواز و طبیعت سرسبز و مدت پنج هفته اقامت آرام در آن نیز باز میگردد. برای تأیید این سخن کافی است بیان شود که با وجود اینکه فلمینگ در این چکامه بطور مستقیم به موضوع ایران اشاره‌ی ندارد، اما در آغاز به تاریخ سرودن این چکامه که در واقع مدت اقامت خویش در این دهکده میباشد، اشاره نموده است و در پایان نیز خواسته با آوردن نام ایران و نیازآباد، به محل سرودن این چکامه اشاره کند که در نوع خود حائز اهمیت میباشد؛ زیرا وی چکامه‌های دیگری نیز دارد که برای شخص خاصی سرود، ولی هیچ اشاره‌ی به محل یا تاریخ دقیق آن نکرده است. بنابراین اشاره‌ی وی به جزئیات یعنی نام بردن از ایران و بویژه یکی از دهکده‌هایش در چکامه‌ی که موضوع اصلی آن پرداختن به ایران نیست، نمیتوانسته اتفاقی و یا برحسب عادت بوده باشد، بلکه او با ژرف‌اندیشی خویش و آگاهانه به این موضوع پرداخته است.

**Thermae Persarum. 1637.**

Numina, virgineum vincentia corpore marmor,

queis aequale nitens nil alabaster habet,

ludite diversis, colludite Najades undis

et calidam gelida, frigida, sparge manu.

Sparge, calens, gelidam, mistisque in praelia lymfis

ludite, confusum ludite roris opus,

dum lavo, dum nato, dum bibulis pluor imbribus omnis

et vehor in vestros fusilis unda sinus. (Lappenberg, 1863:386)

ترجمه چکامه<sup>۱</sup>

## گرما به‌های ایرانیان ۱۶۳۷ م.

شماها ای ایزدبانوان که با زیبایی بی‌نقصتان که رخام رخشان در هیچ چیز با آن همسنگ نیست، از مرمر بکر و خالص برترید.

بازی کنید، شماها ای نایادها، بگذارید که آب در این بازی مشترک از سمت و سوهای گوناگون بیاید.

آب گرم را از دست خنک خویش بیافشان، تو ای نایاد سرد.

آب سرد را بیافشان، تو ای نایاد گرم و با آبهای درهم شده به نبرد رو.

بازی کنید و بازی‌کنان اثری را با همدیگر از نمناکی نمناک سرازیر کنید،

آهننگام که آبتنی میکنم، آن هنگام که شنا میکنم، در آن هنگام که من از آب باران گوارا سراسر خیسم و همچون آب روان، لغزان به آغوشتان رهسپار میشوم.

\*\*\*

پاول فلمینگ در این چکامه مستقیماً به گرما به ایرانی اشاره دارد که در حقیقت به بیان تجربه شخصیش از این نوع گرما به میپردازد. گرچه وی به محل این گرما به اشاره‌ی نکرده است، اما چکامه «گرما به ایرانیان احتمالاً به گرما به‌های مورد بحث در شماخی<sup>۲</sup> که آنها (اعضای هیئت بازرگانی) در روز ۳۰ دسامبر سال ۱۶۳۶ م. به آن رسیدند، مربوط میشود که در محل مشخص شده سفرنامه اولتاریوس (چاپ اول، سال ۱۶۴۷ م.)، صفحه ۳۱۲ موجود است» (Lappenberg, 1863: 576). هنگامی که به سفرنامه اولتاریوس مراجعه کنیم، مشاهده میکنیم که وی نیز به نوع دیگری به این موضوع اشاره کرده است: «گرما به را حمام میگویند که ایرانیها مانند روسها به آن اهمیت زیادی میدهند. سه گرما به در شهر وجود دارد و مردم هر روز به آنجا میروند. دو حمام در روز برای زنها و شب برای مردها باز است. گرما به سوم نه چندان دور از قصر واقع شده و حمام شیخ نام دارد و فقط مردان به آنجا میروند... عواید این گرما به برای کفن و دفن، هزینه روشنایی، حوله و غیره و باقیمانده آن برای مردم فقیر صرف میشود» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۸۸).

۱. این چکامه توسط پروفیسور تورستن بورکارت (Prof. Dr. Thorsten Burkard)، استاد و پژوهشگر برجسته مطالعات لاتین (Latinistik) در دانشگاه کیل آلمان (Christian-Albrechts-Universität zu Kiel) از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.



او در اینجا به شرح کوتاهی از گرمابهٔ ایرانی در شهر شماخی پرداخت، ولی این گرمابه‌ها را بطور دقیق تشریح نکرده است. لازم بذکر است که شماخی در آن زمان جزء خاک ایران بوده است اما «بر طبق عهدنامهٔ گلستان (۱۲۲۸هـ.ق)، شماخی به روسیه واگذار گشت» (مصاحب، ۱۳۸۱: ۲/۱۴۸۹). این شهر هم اکنون در کشور جمهوری آذربایجان قرار دارد. پاول فلمینگ در حقیقت در این چکامه تلاش نموده که سخن از سرزندگی و شادابی به میان آورد و حالت خوش خویش را با زبان خاص خود به وصف در آورد. زبان سرودن وی در اینجا همانند بیشتر چکامه‌های او، بویژه چکامه‌های زبان لاتین، زبانی آکنده از بکارگیری اساطیر یونان باستان است. هر چند استفاده از این اساطیر فهم چکامه را برای مخاطب مشکل مینماید، اما در عین حال زیبایی خاصی به آن میبخشد. او در اینجا اسطوره‌یی به نام «نایاد»<sup>۱</sup> را بکار برده است. در فرهنگ اساطیر یونان باستان، نایادها «نیمف‌های چشمه‌ها، رودخانه‌ها و دریاها هستند» (Brodersen, Zimmermann, 2005:121). نیمف «واژه‌یی یونانی بمعنای زن جوان، [و یا] عروس میباشد» (همان: ۱۲۳) و در واقع نیمفها «الهی‌هایی هستند که به چیزها در طبیعت آزاد (همانند رودخانه‌ها، جنگلها یا کوهها) روح میبخشند» (همانجا). همانگونه که در ترجمهٔ چکامه نیز مشاهده میشود، فلمینگ با بکارگیری عناصری که مرتبط با آب است، همچون آب، نمناکی، افشاندن آب و ... و قرار دادن آنها در کنار یکی از اساطیر یونان باستان یعنی نایادها، هر چند غیرمستقیم به موضوع گرمابهٔ ایرانی اشاره میکند، اما فضایی را در ذهن مخاطب ترسیم میکند که او را از مسیری دیگر بسوی آن حال و هوای خوش و سرزندگی سوق دهد. البته شرایطی همانند مهمان‌نوازی ایرانیان در این شهر در هنگام ورود هیئت و اقامت در آن یقیناً در این شادابی و سرزندگی، تأثیر خاص خود را داشته است؛ بگونه‌یی که وی را برای سرودن این چکامهٔ زیبا مصمم کرده است (ر.ک: اولثاریوس، ۱۳۸۵: ۵۵-۶۷).

### III. Augusti MDCXXXVII. quae introducebat nos

#### Isfahanam Persarum metropolim.

Salve, cara dies, quatuor mihi pulcrior annis,

te propter vitae quos male demo meae.

Sera venis, sed grata tamen, sed dulcis aventi,

tergis et ex oculis taedia mille meis.

1. Najade

2. Nymphae

Tot per amara viae, vitae per acerba tot aegrae,  
 sistimur ad magni regia tecta Sefi.  
 Cum violis caream, quas in tua gaudia spargam,  
 sufficiat voto te celebrasse pio. (Lapenberg, 1863:400-401)

### ترجمه چکامه<sup>۱</sup>

سوم اوت ۱۶۳۷ م، روزی که ما را به اصفهان، پایتخت ایران، رهنمون میکند.  
 درود، بر تو ای روز عزیز، که برایم زیباتر از چهارسالی هستی  
 که من به خاطر بت بطور ناخوشایندی از زندگی ام دورم.  
 دیرهنگام می آیی، اما با این حال گراندقدر و شیرین برای مشتاقان هستی  
 و دلزدگی هزاران باره را از دیدگانم پاک میسازی.  
 پس از این همه تلخی راه، پس از این همه پریشان حالی زندگی بیمارگونه  
 در کنار خانه‌های شاهانه صفی بزرگ ایستاده‌ام.  
 چون هیچ بنفشه‌ای ندارم که بتوانم برای فریاد شادمانی‌ات بیافشانم،  
 باید کافی باشد که تو را در نیایشی پرهیزکارانه جشن گیرم.

\*\*\*

پاول فلمینگ در این چکامه از دو مورد مهم سخن میگوید: نخست، تاریخ سوم اوت و سپس اصفهان. اگر بخواهیم به چرایی مطرح کردن این موضوع پردازیم، میتوان گفت که سوم اوت سال ۱۶۳۷ م همان روزی است که فلمینگ به همراه هیئت بازرگانی شلسویش- هولشتاین وارد شهر اصفهان، پایتخت ایران در زمان شاه صفی شد. اولتاریوس نیز در سفرنامه خویش این روز را اینگونه شرح داده است: «روز سوم اوت سال ۱۶۳۷ م (۱۰۵۸ هـ. ق) سرانجام به یاری خداوند به هدف مسافرتمان که آرزوی آن را داشتیم رسیدیم و وارد دارالسلطنه اصفهان شدیم» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۷۵). همچنین در جای دیگری اشاره میکند: «از میان کوچه‌ها و خیابانهای بسیار شهر که مردم برای دیدن ما اکثراً بر بام خانه‌ها جمع شده بودند گذشتیم، ما را از برابر کاخ

۱. این چکامه توسط پروفیسور باربارا فایشترینگر (Prof. Dr. Barbara Feichtinger)، استاد و پژوهشگر برجسته مطالعات لاتین (Latinistik) در دانشگاه کنستانس آلمان (Universität Konstanz) از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.

سلطنتی واقع در میدان شهر گذراندند و به محله جلفا که ارامنه ثروتمند در آنجا سکونت دارند بردند و اسکان دادند. هنوز کاملاً جایجا نشده بودیم که مهماندار ویژه فرستاده شده از سوی شاه با پیام خوش آمدگویی رسید. در اطاق مخصوص سفرا چندین سفره ابریشمین قشنگ پهن کردند و بروی آن مربای هندوانه، لیموترش، به، گللابی و چند نوع شیرینی ناشناخته و نیز میوه‌های تازه که در سی و یک ظرف طلا جا داده بودند، چیدند» (همان: ۱۷۶-۱۷۵).

این مطلب، تنها بخشی از شرح اولتاریوس درباره این روز و اصفهان است. در واقع او در اینجا سعی نموده که با شرح جزئیات این روز، هم به روز و نحوه ورود خویش و هیئت بازرگانی و هم به مهمان‌نوازی ایرانیان اشاره کند. باید این نکته مهم را نیز یادآور شد که در همین روز، نزاع خونینی میان هندیان و اعضای هیئت شکل گرفت که هم اولتاریوس در سفرنامه‌اش و هم فلمینگ در چند چکامه به آن پرداخته است که شرح آن مفصل بوده و در ارتباط با این چکامه نمیباشد و باید در جای دیگر به آن پرداخت.

فلمینگ چه در چکامه‌های آلمانی و چه در چکامه‌های لاتین خویش از اصفهان سخن بمیان آورده است و این تنها چکامه‌بی نیست که وی در رابطه با این شهر سروده است؛ از جمله نزاع با هندیان که بدان اشاره شد. از آنجا که اصفهان در آن زمان بعنوان پایتخت ایران، جایگاهی والا و پراهمیتی داشته، باید این چکامه‌ها را در نوشتاری مجزا بررسی و واکاوی نمود. ولی از منظر نگارنده این چکامه حاضر بدلیل بیان نام ایران، اصفهان و شاه صفی از اهمیت بسیار بالایی برای بررسی برخوردار است.

فلمینگ تلاش نموده که با مخاطب قرار دادن مستقیم این روز و بکارگیری ذوق شاعرانه و با نگاه خاص خویش، به وصف این روز و اتفاقات مربوط به آن بپردازد. وی در آغاز، درودی گرم و پرشور بر این روز میفرستد و آن را با چهارسال، مورد مقایسه قرار میدهد و در نهایت آن را زیباتر و برتر از آن میداند. منظور از چهار سال در اینجا، مدت زمانی است که سفر نخست هیئت بازرگانی به روسیه، برای فراهم کردن مقدمات سف به ایران، از آن آغاز شد، بطوری که «در ۶ نوامبر [سال ۱۶۳۳ م.] هیئت، هامبورگ<sup>۱</sup> را ترک کرد تا در نهم همین ماه در [بندر] تراوه مونده<sup>۲</sup> [برای عظمت به روسیه] سوار کشتی شود» (Lappenberg, 1865: 867) و در پایان به روز ورود به اصفهان یعنی ۳ اوت ۱۶۳۷ م. ختم میشود.

1. Hamburg

2. Travemünde

البته فلمینگ این چهار سال را همراه با سختی، خستگی، بیماری و ناملايمات راه میداند و هنگامی که وی پس از تحمل و پشت سر نهادن این سختیها و مشکلات به مقصد نهایی و غایت سفر یعنی اصفهان میرسد و همانگونه که اشاره شد، مورد استقبال گرم مردم این شهر و مهمان‌نوازی آنها قرار میگیرد، گویی که تمام این چهار سال و مصائبش برای او پایان یافته و دیگر باید سخن از شادی و شادمانی بگوید. دور از ذهن نیست که اشاره‌ی وی به شاه صفی و خطاب قرار دادن او بعنوان صفی بزرگ، به خوش آمدگویی رسمی شاه صفی به اعضای هیئت و پذیرایی درخور از آنان و همچنین گذراندن آنها از برابر کاخ سلطنتیش باز میگردد. وی در پایان چکامه بیان میدارد که با هیچ چیزی نمیتوان این شور و سرخوشی را وصف نمود و تنها کاری که میتواند انجام دهد این است که باید دست به نیایش بردارد و از پروردگار برای این روز عالی و باشکوه مراتب سپاسگزاری را بجای آورد.

#### **Intimo suo.**

Tu novus Aonidum mercator et institor artis,

pansophiae toto quaeris in orbe decus.

Per freta, Riphæae per inhospita frigora brumae,

diceris ad magnos visere velle sophos.

Tantarum licitator opum, mihi dulcis Amynta,

i, precor, et toto duc Oriente decus.

Relliqua suppeditat pretiosas Asia baccas,

venales sed habet Persia sola sophos. (Lappenberg, 1863:432)

#### **ترجمه چکامه<sup>۱</sup>**

**برای برترین دوست خویش**

تو، فروشنده نوین آئونیا و سوداگر هنر هستی

تو در سرتاسر گیتی در جست و جوی زیبایی علم تمام کمال هستی.

۱. این چکامه توسط دکتر یودیت هیندرمان (Dr. Judith Hindermann)، استاد و پژوهشگر برجسته مطالعات لاتین (Latinistik) در دانشگاه بازل سوئیس (Universität Basel) از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.

از میان دریاها و از میان سرمای ناخوشایند ریفای  
گویند که میخواهی بیایی، تا به سراغ مردان خردمند روی.  
یک خریدار دورنگ برای چنین گنجینه‌هایی، ای آمینتاس عزیزم،  
بیا، از تو تمنا دارم و این گنجینه را از تمام خاورزمین به اینجا آور.  
در سایر نقاط آسیا دُرهای گرانبهایی وجود دارد.  
لیک تنها ایران است که مردان خردمند خریدنی دارد.

\*\*\*

باعتماد نگارنده، موضوع اصلی مدنظر شاعر در این چکامه، بقدری مهم و در عین حال پیچیده است که برای پی بردن به آن همانند برخی دیگر از چکامه‌های این شاعر افزون بر صرف وقت نباید به سادگی از جزئیاتش گذر کرد. هنگامی که خواننده یکبار این چکامه را بخواند، در برخورد نخست با آن به واژگانی همچون سوداگر، فروشنده، گنجینه برمیخورد که مرتبط با مقوله تجارت و داد و ستد میباشند که این تنها بخشی از موضوع است. باید یاد آور شد وی همانند استفاده از اساطیر یونان باستان در چکامه‌هایش، علاقه زیادی نیز در بکارگیری تاریخ جهان باستان بویژه شخصیتها و اماکن مطرح آن دوره داشته است؛ بطوری که میتوان گفت تبحر بالای وی در این زمینه کم نظیر است. فلمینگ در اینجا به آئونیا<sup>۱</sup> اشاره کرده است که در واقع «نام قدیمی ویوتیا» (Goerges, 1913: 483) است و ویوتیا<sup>۲</sup> نیز «سرزمینی در یونان باستان میباشد» (Brockhaus, 1809: 161). فلمینگ علاوه بر آئونیا به ریفای<sup>۳</sup> نیز اشاره دارد. «اورال [...] یا ریفای باستان، رشته کوهی در مرز آسیا و اروپا است» (Brockhaus, 1911: 893). اشاره فلمینگ در اینجا به رشته کوه اورال<sup>۴</sup> است و ترجیح داده همانند آئونیا از نام باستانی این رشته کوه استفاده نماید. «رشته کوههایی که برجستگیهای تیز ناهموار در غرب مرکز روسیه و بخش عمده مرز سنتی گیتانگاری را میان اروپا و آسیا تشکیل میدهد» (دانشنامه بریتانیکا: [www.britannica.com/place/UralMountains](http://www.britannica.com/place/UralMountains)). همانگونه که بیان شد، هیئت بازرگانی قبل از ایران، رهسپار روسیه بود و اشاره به نام باستانی رشته کوه اورال، میتواند تداعی کننده سفر به روسیه و سختیهایش برای مخاطب باشد. با توجه به این

۱. به لاتین: Aonia؛ به آلمانی: Aonien

۲. به یونانی: Βοιωτία؛ به آلمانی: Bœotien

۳. به لاتین: Rhiphaei montes؛ به روسی: Рифейские горы؛ به آلمانی: Das Riphäische Gebirge

۴. به روسی: Уральские горы؛ به آلمانی: Uralgebirge

مطالب، شاعر قصد دارد بنوعی به مقوله سفر نیز اشاره نماید. با در نظر گرفتن دو مقوله مذکور، یعنی تجارت و سفر، نکته‌ی که ما را به موضوع اصلی این چکامه که در حقیقت دغدغه اصلی شاعر نیز هست، هدایت میکند، توجه به جزئیات است که در سر آغاز خاطر نشان گردید. عبارت دیگر، اگر شخصی را که شاعر، چکامه را برای او سروده و مورد خطاب قرار داده است، بیایم به مقصود اصلی شاعر نیز میرسیم. شاعر در عنوان چکامه نام هیچ کسی را بیان نکرده است، اما «این شخص احتمالاً اولتاریوس است» (Lappenberg, 1863: 587). با توجه به مطالب مطرح شده در ارتباط با آدام اولتاریوس، بخصوص دوستی و ارتباط نزدیکش با پاول فلمینگ، دور از ذهن نیست که فلمینگ این چکامه را برای وی سروده و او را مورد خطاب خویش قرار داده است. در شماره ششم همین نشریه، همانگونه که در مقدمه نیز بیان شد، توضیحاتی در مورد وی و بویژه آثارش که *سفرنامه ایران و روسیه* و *ترجمه گلستان سعدی* به زبان آلمانی میباشد، شرح داده شده است. لازم بذکر است که از آدام اولتاریوس بعنوان «یکی از بنیانگذاران سفرنامه علمی» یاد میشود (Broackhaus, 1971:716) این مطلب بیان‌کننده جایگاه والای وی در عرصه علم میباشد. فلمینگ بعنوان یک دوست صمیمی در کنار وی از نزدیک شاهد اتفاقات تلخ یا شیرینی که برای او رخ داده، بوده است. علاوه بر نگارش سفرنامه، هنگامی که اولتاریوس به همراه هیئت بازرگانی در شهر شماخی بود تلاش کرد که زبان فارسی را فراگیرد. اولتاریوس درباره آموختن زبان فارسی خود در سفرنامه‌اش اینطور چنین مینویسد: «ملای مدرسه نامش محب علی و مردی جوان، شوخ طبع و متشرع بود. در زمینه آموزش زبان فارسی دوستانه به من خدمت کرد، همچنین رفیق خوب او یعنی اوباشی یا کاپیتان امام‌قلی که هر روز زبان خود را به من می‌آموخت و من نیز زبان خویش را به او می‌آموختم» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۷۲). در حقیقت زمانی که فلمینگ جدیت و تلاش بی‌وقفه وی را با وجود تمام سختیها و ناملایمات سفر مشاهده کرد، این مسئله به ذهنش خطور کرد که میتوان به تجارت که در نوع خود مقوله‌ای مهم است و هدف سفر این هیئت بوده، از منظر دیگری نگریست. در واقع اگر به نقل قول اولتاریوس ریزبینانه بنگریم نوعی داد و ستد بر میخوریم که میتواند گونه دیگری از تجارت باشد؛ یعنی داد و ستد علم و دانش که این همان موضوع اصلی است که فلمینگ خواسته به آن اشاره نماید. در حقیقت وی در اینجا با تلفیق مفاهیم تجارت، سفر و دانش، نگرشی نوین به مقوله تجارت داشته است؛ بطوری که این امر را تنها مختص کالا و اجناس ندانسته است. از منظر او، جایگاه شخصی که صاحب علم و اندیشه باشد بقدری والا و ارزشمند است که همانند گنجینه یا دُر گرانبهایی میماند

که برای دستیابی به آن حتی باید سفر کرد و سختیها و ناملایمات را در راه رسیدنش تحمل نمود. او از یکسو، از مردان خردمند و از سویی دیگر از آسیا و ایران سخن به میان می‌آورد. در حقیقت میتوان گفت که وی تلاش نموده تا جایگاه علم و خرد در ایران را نشان دهد؛ بگونه‌یی که در این ارتباط مقایسه‌یی را میان آسیا و ایران انجام میدهد. او تمام آسیا را در یک طرف و ایران را در طرف دیگر ترازوی قیاس خویش قرار داده و در نهایت ارزش و اعتبار ایران را در این خصوص از کل آسیا بالاتر میداند و از آنجایی که مخاطب اصلی وی در این چکامه اولتاریوس میباشد از او میخواهد تا از حضورش در ایران بهره برده و از دریای علم و اندیشهٔ ایران تحفه‌یی را به سرزمین خود یعنی آلمان ببرد. شاید دور از ذهن نباشد که یکی از همین مردان خردمند کسی نباشد جز سعدی شیرازی، شاعر پرآوازهٔ ایران زمین، که شهرتش در جهان طنین‌انداز است. زیرا همانگونه که بیان شد یکی از آثار مهم اولتاریوس ترجمهٔ گلستان سعدی به زبان آلمانی میباشد. با استناد به اینکه فلمینگ یار و همراه صمیمی او در زندگی و بویژه در سفر به ایران بوده و با علم به این موضوع که وی قصد ترجمهٔ این اثر ارزشمند را داشته و با توجه به شناخت و آگاهی از چهره‌های برجستهٔ علمی و ادبی ایران، سعی نموده بجای اشاره به نام این چهره‌ها تلویحاً به آن پردازد و از مردان خردمند سخن به میان آورد؛ بگونه‌یی که در بیت پایانی تنها علم مردان خردمند ایرانی را ارزشمند و خریدنی میداند. فلمینگ در این چکامه اشاره‌یی هم به «آمینتاس»<sup>۱</sup> دارد (این نام بصورت آمین تاس و آمونتاس نیز بکار میرود). در توضیح این نام باید گفت که «آمینتاس، نام بسیار رایج نزد مقدونیان است» (Herder, 1854: 168) و در جای دیگری آمده است: «آمینتاس، نام پسرانهٔ یونانی، بویژه برای بیشتر پادشاهان مقدونی است» (Georges, 1913: 407). در نگاه نخست شاید بنظر برسد که ذکر این نام خاص، ارتباطی به موضوع ایران نداشته باشد و یا شاعر از روی علاقهٔ شخصی خود به این نام اشاره کرده است، اما اینگونه نیست و برای اینکه ارتباط این نام را با موضوع ایران دریابیم، نیاز است که این نام مورد واکاوی دقیقتری قرار گیرد. با توجه به دو نقل قول مذکور، اگر به تاریخ جهان باستان رجوع کنیم، میتوانیم به نتایج مهمی در اینباره دست یابیم.

در واقع اشارهٔ شاعر در اینجا به آمینتاس اول، پادشاه مقدونیه<sup>۲</sup> است که نام وی به دو شخصیت

۱. به آلمانی و انگلیسی: Amyntas؛ به یونانی: Ἀμύντας

۲. به آلمانی: Makedonien؛ به انگلیسی: Macedonia؛ به یونانی: Μακεδονίας

مطرح تاریخ ایران باستان یعنی داریوش اول هخامنشی و مگابازوس<sup>۱</sup> یا مگابیز گره خورده است. در حقیقت موضوع از این قرار است که «مقدونیه در سه ماهه آخر قرن ششم پیش از میلاد مسیح تبدیل به دست نشاندۀ پادشاهی ایران شد» (Roisman, Worthington, 2010: 444) و عبارت بهتر «تحت اختیار در آوردن مقدونیه، بخشی از عملیات نظامی ایران بود که توسط داریوش بزرگ اول (که بین سالهای ۵۲۱ تا ۴۸۶ ق.م مسیح زندگی میکرد) در سال ۵۱۳ ق.م، هنگامی آغاز شد که ارتش عظیم هخامنشی- پس از آماده‌سازی بسیار زیاد- به بالکان<sup>۲</sup> حمله کرد و سعی کرد سکاها<sup>۳</sup> اروپایی را که در شمال رود دانوب<sup>۴</sup> تردد میکردند شکست دهد» (Ibid:343).

در واقع داریوش، مگابازوس را که یکی از سرداران زیرک، شجاع و مورد اعتماد و احترامش بود، مأمور نمود تا مقدونیه را تحت حاکمیت ایران در آورد. در رابطه با تواناییهای مگابازوس و تمجید داریوش از او آمده است که داریوش «روزی میخواست انار بخورد و نخستین اناری را که گشود برادرش ارتبان [اردوان] پرسید در این جهان میخواهد چه چیزی را به اندازه دانه‌های بیشمار این میوه، زیاد داشته باشد؟ داریوش پاسخ داد: داشتن مردانی به فراوانی مگابازوس را بر اطاعت سراسر یونان از فرامین خود ترجیح میدهد و این مردی بود که داریوش وی را در برابر پارسیان چنین ستوده بود و در آن زمان او را به فرماندهی هشتاد هزار سربازی که در اروپا باقی گذاشت برگماشت» (هرودوت، ۱۳۸۹: ۲/۵۱۰).

این ستایش داریوش از وی به هیچ عنوان بیدلیل نبوده است؛ زیرا موفق شد بدون هیچگونه لشکرکشی نظامی، مقدونیه را تحت حاکمیت پادشاهی هخامنشیان در آورد (ر.ک: همان: ۶۰۸-۲/۶۰۵) و «بدین ترتیب مرز ایران به سمت دروازه‌های یونان بسرعت برداشته شد» (Edmonds, 2013: 100). علاوه بر این کامیابی بزرگ، وی توانست «حاکمیت پارسیان را بر سرزمینهای ساحلی بین دو قاره آسیا و اروپا تحمیل کند و برتری ایرانیها را در دریاها به نمایش بگذارد؛ بطوری که پس از آن راه تدارکاتی و تجاری یونانیان، بویژه آتنیها<sup>۵</sup> در وارد کردن غله از سواحل شمالی دریای سیاه و دیگر فرآورده‌های چوبی، تحت سلطه و نظارت پارسیان درآمد. افزون بر آن مگابیزوس موفق شد چندین شهر یونانی را نیز در طول سواحل شمالی دریای اژه تحت سلطه پارسیان در آورد»

۱. فارسی باستان: بگ بوخشه یا بگ بوخشه؛ به آلمانی: Megabazos؛ به انگلیسی: Megabazus؛ به یونانی: Μεγαβαζος

2. Balkans

3. Scythians

4. Danube

5. Athenians



(موسوی بجنوردی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱/۶۲۵) و در نهایت نیز موفق شد «تمامی سواحل دریای سیاه و اژه<sup>۱</sup>، تراکیه<sup>۲</sup> و مقدونیه را ضمیمه شاهنشاهی پارسیان کند» (همان: ۶۲۶). تمامی این مطالب این را تأیید میکند که فلمینگ نام آمینتاس را در این چکامه بدون هدف بکار نبرده است. عبارتی، وی با نام بردن از آمینتاس، هم مخاطب را به اندیشیدن در تاریخ ایران باستان وا داشته و هم به یکی دیگر از مردان خردمند چکامه‌اش اشاره کرده است. وی پیش از بیان نام آمینتاس از خریدار دورنگ سخن بمیان آورده است. گرچه یافتن منظور دقیق او از این خریدار دورنگ دشوار بنظر میرسد، ولی با توجه به اشاره وی به نام آمینتاس و تاریخ ایران باستان میتوان دریافت که مقصود وی احتمالاً چه کسی بوده است. هنگامی که به تبارنامه آمینتاس رجوع کنیم، به نکته مهمی بر میخوریم و آن این است که آمینتاس یکی از اجداد الکساندر سوم<sup>۳</sup> مقدونی یا عبارتی همان اسکندر مقدونی میباشد (See: Errington, 1990: 251-252).

در باره حمله اسکندر به ایران و بویژه قتل عام مردم و غارت اموال آنان در تخت جمشید، کتابها، مقاله‌ها و بحثهای فراوان شده است، ولی آنچه را که فلمینگ در اینجا تحت عنوان دورنگ بودن به آن پرداخته است، شاید بتوان بیان این مطلب دانست که «انگیزه اسکندر در نقل آثار ادبی و علمی ایران به اسکندریه و نابود ساختن و سوزاندن کتابخانه‌های ایران از آنجا سرچشمه میگرفت که به اعتراف مورخان یونانی تمدن خیره‌کننده هخامنشی او را گیج و مبهوت ساخته بود و نمیتوانست آن همه جلال و شکوه و ادب و فرهنگ و هنر پیشرفته را ببیند و تحمل خواری و زبونی کند» (همایونفرخ، ۱۳۴۵: ۱۸). وی از طرفی آثار ارزشمند ادبی و علمی ایران را به شهر اسکندریه مصر که در سال «۳۳۲ ق.م» (مصاحب، ۱۳۸۱: ۱/۱۴۲) بدستور او بنا شد، انتقال داد تا از این آثار برای رشد و پیشرفت در قلمروی حکومت خود بهره ببرد و از طرف دیگر همانند به آتش کشیدن تخت جمشید، اقدام به سوزاندن کتابخانه‌های ایران و نیز اعمال تأسف بر انگیز دیگری همچون «سوزاندن اوستا که بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود و در تخت جمشید نگهداری میشد» (موسوی، ۱۳۶۹: ۸۵) کرد تا از این طریق سعی نماید از روند پیشرفت علمی و فرهنگی ایران جلوگیری کند. در این رفتار وی یک دوگانگی بارز مشاهده میشود، که احتمالاً همین مسئله باعث شده فلمینگ از دورنگی سخن بمیان آورد و او را مورد

1. Aegean Sea  
2. Thrace  
3. Alexander III.

سرزنش قرار دهد و در پی آن این موضوع را به آمینتاس که یکی از نیاکان وی محسوب می‌شود یاد آور شود که اسکندر همانند او نتوانست به تعامل با ایران دست یابد و جاه‌طلبی و کشورگشایی در وی سبب شد بجای آنکه از گنجینه‌های ارزشمند علمی و فرهنگی ایران زمین نظیر مردان خردمندش بهره‌گیرد، تنها به اندیشه تصرفات و غنایم بیشتر باشد.

**Pyramides, quae conspiciuntur Sultaniae Persarum.**

1637. Juni.

Nubiferae moles, nimbos adversus et auras,

quae sic perpetuum stas, ut estis, opus.

Si quid in aeterna divinum laude putatis

jugeque gestitis nomen habere solo,

ite sub imbellem depictae, quaeso, papyrus,

qua manus ad vivum vos ea pingit opus.

Stabit aeternae specie fortassis in ista,

perpetuae sed in hac stabitis usque scheda.

Icones earum apud L. B. itineris comitem. (Lappenberg, 1863:387)

ترجمهٔ چکامه<sup>۱</sup>

برجهایی که در سلطانیه، در ایران، مشاهده میشوند.

ژوئن ۱۶۳۷ م.

شماها، ای بناهای عظیم الجثه پوشیده از ابر که همانطور که هستید،

همچون اثری جاودانه سرسختانه در برابر باد و باران پایداری میکنید،

گر بر این باورید که ستایش جاویدان امری مقدس است،

و همواره آرزومند آن هستید که در پایین بر روی این گیتی به آوازه‌یی برای خویشتن دست یابید،

از شماها تمنا دارم، همچون تصویر بر روی کاغذ صلح‌آمیز رهسپار شوید،

۱. این چکامه توسط دارکو سنکوویچ (Darko Senekovic)، پژوهشگر برجسته بخش فیلولوژی یونانی و لاتین (Griechische und Lateinische Philologie) در دانشگاه زوریخ سوئیس (Universität Zürich)، از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.

جایی که دست، شماها را از روی تأثیر پرشور و زنده به وصف در می‌آورد.  
گر میشود تا ابد در آنجا و در آن هیبت پابرجا باشید،  
ولی شماها برای همیشه هم بر روی این برگ کاغذ برقرار خواهید بود.  
تصاویر آنها اکنون نزد لیون برنولدی، یکی از همراهان سفر میباشد.

\*\*\*

همانطور که عنوان چکامه نشان میدهد، فلمینگ این چکامه را در ارتباط با دیدارش از بنای سلطانیه سروده است. لازم بذکر است که هیئت بازرگانی در مسیر خویش بسوی اصفهان، از شهر سلطانیه نیز گذر کرد. اولتاریوس در سفرنامه‌اش سلطانیه را اینگونه شرح داده است: «این شهر از دور به سبب داشتن چند منزل، برج و ستون بلند، زیبا بچشم می‌آید، لکن از درون، خرابه‌یی است که حتی دیوارهای آن نیز تقریباً بطور کامل فرسوده شده است. سلطانیه بدست سلطان محمد خدابنده ساخته و پایتخت شده است. وجه تسمیه شهر نیز از آنجاست که پادشاهان قدیم خویش را شاه نمیخواندند، بلکه مانند ترکها به خود سلطان اطلاق میکردند» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۴۷). این بنا که شاهکار هنرمندان چیره‌دست و توانمند ایرانی در دوره تاریخی حکومت ایلخانان مغول است «بعنوان بزرگترین گنبد خشتی جهان و میراث جهانی یونسکو» بشمار می‌آید (گلزار، ۱۳۹۵: ۱۳). فلمینگ در آغاز چکامه به موقعیت این بنا، بویژه مناره‌های آن اشاره دارد. در واقع وی تلاش کرده تا از سویی با پرداختن به مناره‌ها، بعنوان نماد اصلی این بنا، به عظمت آن اشاره کند، بطوری که در نگاه نخست، هر بیننده‌یی را میتواند مجذوب خویش نماید و از سوی دیگر نیز سعی نموده تا به سازه قدرتمند آن اشاره کند که میتواند در برابر عوامل طبیعی همچون باد و باران پایداری مثال زدنی را از خود نشان دهد. دربارهٔ ویژگیهای اصلی این بنا میتوان گفت که «این بنا در دوران حکومت الجایتو (سلطان محمد خدابنده) در مدت ده سال، ۷۰۳ تا ۷۱۳ هـ.ق احداث شد. گنبد سلطانیه بنایی است هشت ضلعی که طول هر ضلع آن هفده متر است. هشت ضلع داخل بنا، در طبقه همکف بصورت هشت ایوان (چهار بزرگ و چهار کوچک) و با هشت مناره است و هشت ایوان، خود یادی است از هشت در بهشت که ابواب بریعی (درهای نیک) بنا شامل سه طبقه و سه قسمت (گنبدخانه، تربت‌خانه و سردابه) است» (اکبری، ۱۳۸۹: ۴۸). اولتاریوس دربارهٔ این بنا مینویسد: «گنبد مسجد را نوشته‌هایی بزرگ و اشکالی با کاشیکاری زیبا به رنگ سفید و آبی پوشانده بود. ارتفاع از کف مسجد تا سقف گنبد زیاد و سطوح سقف در نقطه وسط به هم رسیده و گنبد را درست کرده بودند» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۴۸) و در جای دیگری

میگوید: «در قسمت عقب مسجد به طرف محراب مقبره سلطان محمد خدابنده دیده میشود که دور تا دور آن را نرده احاطه کرده است. این نرده‌ها اثری هنری و استادانه است گلدسته مسجد هشت گوش است و از دور آن راهرویی میگذرد. روی این گلدسته هشت منار کوچک مانند ستون دیده میشود که انسان میتواند از پلکان مارپیچی به آنجا صعود کند. جلوی مسجد حوض چهار گوش بزرگی وجود داشت که دور آن را با دیوارکی از کف زمین بالا آورده بودند» (همان: ۱۴۹).

با توجه به این مطالب، اولتاریوس به نوبه خود تلاش کرده که با توضیح گیرای خویش این بنای ارزشمند تاریخی را وصف نماید. فلمینگ در ادامه اشاره‌ی هم به آوازه این بنا میکند، بطوری که شأن و موقعیت آن را چنان والا مرتبه و آسمانی میداند که زمینیان هیچ اطلاع یا تصور دقیقی از آن ندارند و باید این منزلت را برای آنان شرح و وصف نمود، بدینوسیله که این بنا را با شور و عشق تصویر نمود تا این حس شورانگیز به تمام زمینیان منتقل گردد و آنان را دلپسته خود نماید. هنگامی که فلمینگ از صلح آمیزی برگ کاغذ سخن میگوید، در واقع هم به سفیدی کاغذ اشاره دارد و هم این بنا را مظهری از عشق و صلح میداند، بطوری که همین ویژگی سبب میشود هنگام تصویرگری، دست نقاش را به حرکت در آورد تا تصویر بی نظیری را خلق نماید که با یک تصویر معمولی بسیار متفاوت است.

در پایان چکامه، فلمینگ اشاره‌ی بی به نام خاص لیون برنولدی<sup>۱</sup> دارد که یکی از همسفران وی در سفر به ایران بود. البته اولتاریوس در سفرنامه خویش نیز هنگامی که به نام اعضای اصلی هیئت بازرگانی میپردازد، به نام وی نیز اشاره کرده است (See Olearius, 1656: 57). این احتمال وجود دارد که هنگام حضور فلمینگ در این بنا، لیون برنولدی یا شخص دیگری مشغول به نقاشی و تهیه تصاویری از این بنا بوده است، ولی آنچه که مسلم است، تصاویر مربوطه نزد برنولدی بوده است. همانگونه که در تک تک ابیات این چکامه مشاهده میشود، فلمینگ در این چکامه سراسر تلاش نموده با زبان و ذوق شاعرانه، به ستایش این بنای منحصر به فرد تاریخی بپردازد و این از آنجا سرچشمه میگیرد که اهمیت این بنای تاریخی در اندیشه وی به قدری بالا بوده که او دست به سرودن این چکامه زده است. نباید از این نکته غافل شد که این بنا افزون بر اینکه بزرگترین گنبد آجری در جهان میباشد، دارای ویژگی مهم دیگری نیز هست که آن را به چنین بنای بی نظیری تبدیل نموده که پس از گذشت سالیان متمادی روز به روز بر اهمیتش افزوده است. در حقیقت این

ویژگی همان معماری بنا میباشد که در نهایت به معمار اصلی آن باز میگردد. درباره معمار و مدت ساخت این بنا آمده است که «معمار علیشاه، بدستور سلطان محمد، به همراه سه هزار کارگر به مدت ده سال این بنا را به پایان رساند که تزئینات آن آجر و کاشی دست‌ساز بود» (اکبری، ۱۳۸۹: ۴۹). لازم بذکر است که معماری این بنا و بویژه گنبد آن بقدری منحصر به فرد است که «پروفوسور [پیرو] سان پائولزی<sup>۱</sup> در کتاب خود مینویسد: کلیسای سانتا ماریا دلفیوره<sup>۲</sup>. یک کلیسای قرون وسطایی است ولی گنبد آن بعداً در دوره رنسانس توسط [فیلیپو] برونلسکی<sup>۳</sup> ساخته شد. ما از ترکیب ساختمانی گنبد این کلیسای اطلاعاتیم، معذک مطمن هستیم که گنبد مزبور صد سال بعد یعنی به سال ۱۴۱۸ و ۱۴۱۹م توسط برونلسکی و [لورنزو] گیبرتی<sup>۴</sup> بر روی کلیسا زده شد و از فرم و نحوه ساختمانی گنبد سلطانیه متأثر گردیده است. چون گنبد سلطانیه تنها گنبد دوجداره‌یی است که قبل از آن ساخته شده است و اثر آن روی تنها گنبد اروپا کاملاً معلوم است و انکارناپذیر میباشد» (حاتم، ۱۳۷۶: ۲۰۴). این مطالب علاوه بر اینکه بیان‌کننده خاص بودن طراحی این بنا بویژه گنبد آن میباشد، مبین حقیقت دیگری نیز هست که همانا هنر معماری اصیل ایرانی بدست توانمند معماران ایران زمین است که در این بنای منحصر به فرد بکار رفته و بقدری اصیل و ارزشمند است که میتواند الهام‌بخش معماران سایر سرزمینهای دیگر باشد؛ بگونه‌یی که گنبد کلیسای مهمی همچون سانتا ماریا دلفیوره در قلب کشور ایتالیا به تاسی از آن ساخته شود. فهمیدن این موضوع که آیا فلمینگ از این تأثیر مطلع بوده یا نه، کار بسیار دشواری است، ولی نکته‌یی که در تمامی این چکامه و بویژه در بیت پایانی آن بخوبی استنباط میشود این است که «تمام این تمجیدها، ستایش از طراح بنا میباشد که میتواند با هنر خویش گذر زمان را نیز نگه دارد» (نقل به مضمون از مترجم چکامه) یا بعبارت دیگر، اگر هنر اصیل باشد و هنرمند با عشق آن را آفریده باشد، دیگر این هنر مرگ و نیستی نمیشناسد و نه تنها گذر زمان نمیتواند از ارزشش بکاهد، بلکه روز به روز بر ارزشش افزون میگردد و تا ابد نیز پایدار میماند.

1. Piero Sanpaolesi

2. Santa Maria Del Fiore

3. Filippo Brunelleschi

4. Lorenzo Ghiberti

### نتیجه‌گیری

در این نوشتار تلاش شد که با بررسی و واکاوی پنج چکامه زبان لاتین پاول فلمینگ که وی در ارتباط با موضوع ایران سروده است، دیدگاهش را دربارهٔ ایران بیابیم. نکته‌ی که در اینجا اهمیت دارد، آن است که انجام این پژوهش همانند نوشتار مذکور در مقدمه با دشواریهایی همراه بوده که یکی از آنها محدودیت منابع کتابخانه‌ی در ارتباط با این موضوع و نیز عدم انجام چنین پژوهشهایی در کشورمان میباشد. اما با تمام این دشواریها تلاش شد با بکارگیری منابع معتبر که عمدتاً غیرفارسی بودند به تفسیر این چکامه‌ها پرداخته شود. نکته‌ی که ذکر آن در اینجا لازم مینماید، این است که با وجود جایگاه عالی پاول فلمینگ در ادبیات آلمانی و با وجود اینکه او شاعری بوده که هفده ماه در ایران زندگی کرده، حضور او در ایران که دارای تاریخ، تمدن و فرهنگ بسیار کهن و غنی میباشد، هم برای ما ایرانیها و هم برای آلمانیها و آلمانی‌زبانها که دارای چنین شخصیت پرآوازهٔ ادبی هستند، میتواند حائز اهمیت باشد؛ زیرا علاوه بر آشنایی وی با تاریخ و فرهنگ ایرانی، توانسته بخشی هر چند کوچک از آن را به ادبیات آلمانی انتقال دهد تا مخاطبانش را به اندیشیدن دربارهٔ ایران وا دارد و تجربهٔ حضور وی در سفر به ایران باعث شده تا چکامه‌هایش واقع‌گرایانه باشد؛ بطوری که وی هم از خوشی و سرزندگی و هم از ناخوشی و دشواری سخن بمیان آورده است و این تجربیات واقعی که در چکامه‌هایش قابل مشاهده است، بسیار متفاوت با تجربه‌هایی بوده که صرفاً با خواندن کتاب و منابع بدست می‌آید.

اگر فلمینگ را شاعر ساده‌سرا یا بالعکس بنامیم سخن درستی را بیان نکردیم، زیرا یکی از اهداف وی در سرودن چکامه‌هایش بخصوص در رابطه با موضوع ایران، به اندیشه واداشتن مخاطب بوده است. هرچند نمیتوان منکر این موضوع شد که رسیدن به مفهوم موردنظر وی در برخی از چکامه‌هایش علاوه بر صرف زمان زیاد، نیازمند دقت لازم و کافی به تک‌تک عبارات و واژگان میباشد. در پایان امید است که بتوان چکامه‌های دیگری از فلمینگ را در مورد ایران مورد بحث و بررسی قرار داد.

### منابع فارسی

- اکبری، گلناز؛ «گنبد سلطانیه»، فصلنامه رشد آموزش علوم اجتماعی، ش ۴۶، بهار ۱۳۸۹.
- اولثاریوس، آدام؛ سفرنامه آدام اولثاریوس (ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی)، ترجمه احمد بهپور، تهران: انتشارات ابتکار نو، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- حاتم، غلامعلی؛ «گنبد سلطانیه»، فصلنامه هنر، ش ۳۲، زمستان ۱۳۷۵ و بهار ۱۳۷۶.
- گلزار، شبنم؛ «گنبد سلطانیه شاهکار دوره ایلخانی»، فصلنامه رشد آموزش هنر، ش ۴۵، بهار ۱۳۹۵.
- مصاحب، غلامحسین؛ دایرةالمعارف فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، جلد اول، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
- \_\_\_\_\_؛ دایرةالمعارف فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، جلد دوم، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
- موسوی، سید حسن؛ «روابط ایران و چین در عهد باستان»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره پنجم، شماره دوم، بهار ۱۳۶۹.
- موسوی بجنوردی و دیگران؛ تاریخ جامع ایران، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۹۳.
- هرودوت، تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات اساطیر، جلد دوم، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- همایونفرخ، رکن‌الدین؛ «تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران از دوران باستان تا به امروز»، ماهنامه هنر و مردم، ش ۴۴، خرداد ۱۳۴۵.

### منابع آلمانی

- *Brockhaus Conversations-Lexikon oder kurzgefaßtes Handwörterbuch für die in der gesellschaftlichen Unterhaltung aus den Wissenschaften und Künsten vorkommenden Gegenstände mit beständiger Rücksicht auf die Ereignisse der älteren und neueren Zeit. In sechs Bänden, mit zwei Nachtragsbänden.*, Amsterdam: Im Kunst- und Industrie- Comptoir, Band 1, 1809.
- *Brockhaus' Kleines Konversations-Lexikon*, Leipzig: F.A. Brockhaus, Band 2, fünfte Auflage, 1911.
- *Brockhaus Enzyklopädie*, Wiesbaden: F.A. Brockhaus Verlag, 1971.
- Brodersen, Kai / Zimmermann, Bernhard (Hrsg.), *Antike Mythologie*, Stuttgart / Weimar: J.B. Metzler, 2005.

- Georges, Karl Ernst, *Ausführliches lateinisch-deutsches, Handwörterbuch*. Hannover: Hanhnsche Buchhandlung, Band 1, 1913.
- *Herders Conversations-Lexikon*. Freiburg im Breisgau: Herder'sche Verlagshandlung, Band 1, 1854.
- Klöker, Max, *Literarisches Leben in Reval in der ersten Hälfte des 17, Jahrhunderts (1600-1657)*, Berlin / Boston: De Gruyter Verlag, 2011.
- Kochwasser, Friedrich, *Iran und wir: Geschichte der deutsch-iranischen Handels- und Wirtschaftsbeziehungen*, Herrenalb/Schwarzwald : Horst Erdmann Verlag, 1961.
- Lappenberg, Johann Martin (Hrsg.), *Paul Flemings Lateinische Gedichte*, Stuttgart: Bibliothek des Literarischen Vereins in Stuttgart, 1863.
- Lappenberg, Johann Martin (Hrsg.), *Paul Flemings Deutsche Gedichte*, Stuttgart: Bibliothek des Literarischen Vereins in Stuttgart, 2 Bde., 1865.
- Lutz, Bernd / Jeßing, Benedikt (Hrsg.), *Metzler Lexikon Autoren. Deutschsprachige Dichter und Schriftsteller vom Mittelalter bis zur Gegenwart*, Stuttgart / Weimar: J. B. Metzler, 4. Auflage, 2010.
- Meid, Volker, *Barocklyrik*, Stuttgart / Weimar: J.B. Metzler, 2. Auflage, 2008.
- Olearius, Adam, *Vermehrte Neue Beschreibung Der Muscovitischen und Persischen Reyse*. Schleswig: Gedruckt in der Fürstl. Druckerey durch Johan Holwein, 1656.

#### منابع انگلیسی

- Edmonds, Charles Douglas, *Greek History for Schools*, Cambridge: Cambridge University Press, 2013.
- Errington , Robert Malcolm, *A History of Macedonia*, Berkeley: University of California Press, 1990.
- Roisman, Joseph & Worthington, Ian, *A Companion to Ancient Macedonia*, Oxford: Wiley-Blackwell, 2010.